



فاطمه قاضیها

رویا از زمانهای بس قدیم توجه انسان را به خود کشانده است. پیشینیان آن را وسیله‌ای برای پیش‌بینی آینده می‌دانستند. در دوران جدید آن را نتیجه عوامل فیزیولوژیک یا دنباله افکار و خیالات روزانه و خلاصه از جنس خیال دانسته‌اند، منتهای خیالی که هیچ عامل معارضی در برابر آن نمی‌ایستد. در صورتی که به نظر فروید، رؤیا رابط بین خود آگاه و ناخود آگاه است، یعنی برزخی است بین حیات خود آگاه متعقل و معقول و ورانه و حیات ناخود آگاه و به همین جهت با بررسی آن ممکن است به اسرار بسیاری برسد. چه خواب عبارت از توالی یک سلسله صورت‌های بی‌معنی بدون محتوی نیست، بلکه نماینده وادی ناخود آگاه و سمبل خاطرات گذشته و میل‌های واپس رانده^(۱) است.

زیگموند فروید، روانکاو معروف اتریشی برخلاف پیشینیان که می‌خواستند بوسیله خواب به و فایع آینده پی ببرند، معتقد بود که به وسیله خواب اسرار گذشته را می‌توان کشف کرد. با تصریح بر این نکته که البته زبان خواب با زبان رایج خود آگاه متفاوت است و ترجمه و تفسیر لازم دارد، زیرا آنچه در ناخود آگاه است، معمولاً به صورت اصلی خود در خود آگاه ظاهر نمی‌شود، و با این که در عالم رؤیا سانسور به شدت بیداری و هشپاری نیست، و بنابراین عامل سرخورده با لباس مهمل قاهر می‌شود. خلاصه زبانی خاص است با علائم مخصوص و الفبای ویژه. و با زبان متداول مافوق است. پس بر طبق نظر فروید اگر به معنی رؤیایی بریم، می‌توانیم از شخصیت حقیقی خود یاد بگیران آگاه شویم و به همین جهت تعبیر خواب یکی از بهترین طریقه‌های روانکاری است.^(۲) و به طور کلی می‌توان تعبیر رؤیا را شاهره فهم و درک ضمیر ناخود آگاه و در نتیجه مهم‌ترین انگیزه‌های رفتار طبیعی و با غیر طبیعی انسان به شمار آورد. بنابراین رؤیا تظاهری است بیان کننده و با معنی از فعالیت روانی انسان که در حالت خواب ظاهر می‌شود.^(۳)

در مورد موضوع مقاله حاضر، نگارنده که سالهاست در ارتباط با استاد دوره قاجار و بالخصوص ناصرالدین شاه فعالیت دارم، هر از گاهی به رؤیاهایی که وی در حاشیه خاطرات و یادست نوشته‌های پراکنده خود بر جای گذاشته برخورد نموده و آنها را جمع آوری کرده‌ام که ذیلاً به نظر مطالعه کنندگان گرامی می‌رساند.

آنچه مسلم است او این رؤیاهای به دلیل اهمیت موضوع آنها و این که گاهی برای خود او هم غریب بوده است به رشته تحریر در آورده است و این بدان معنی نیست که خوابها و رؤیاهای یک پادشاه، همه از درجه اهمیت والایی برخوردارند. به طول مثال رؤیای اسارت بسمارک، صدراعظم شهیر آلمان که در آن زمان ابرقدرتی بوده، یا رؤیای مقابله با خصم نیرومندی چون روسیه به اتکای انبوه سربازان منتشل و آراسته، رؤیای دلدادگی مترقی و امثالهم مواردی است که آرزوی آن حتی در بیداری قادر بوده که سلطان صاحبقران را به فکر وادارد، این پنج رؤیا برای او منوال سیاسی (اسارت بسمارک)، عشق و حسرت (خواب جبران) و عنایت پروردگار (مربوط به استخاره) و غیره را به همراه داشته است که ذیلاً به شرح این رؤیاهای پراکنده می‌شود:



۱- رویای اسارت بیسمارک به دست ناصرالدین شاه

Otto von Bismark مریس امپراطوری آلمان بود که در سال ۱۸۱۵م متولد شد، وی پس از تحصیل حقوق در دانشگاههای گوتینگن و برلن وارد فعالیتهای دولتی پروس شد و در سال ۱۸۵۱ به عنوان نماینده پروس در نشستها و مباحث امور فدرالی انتخاب شد. در سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۲ به ترتیب به عنوان سفیر به کشورهای روسیه و فرانسه اعزام شد. اما سفارت او در فرانسه، بیش از چند ماه طول نکشید و به برلین احضار و به عنوان نخست وزیر پروس خود را و قف اتحاد آلمان کرد. در سال ۱۸۶۶ اتریش را شکست داد و در سال ۱۸۷۱ بر فرانسه غلبه کرد (۳) و با شکست ناپلئون سوم در این جنگ در ووسای امپراتوری آلمان را اعلام کرد. (۵)

دو سال بعد از واقعه فوق یعنی در سال ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۹۰ ه. ق) ناصرالدین شاه برای اولین بار به فرنگستان و طبعاً به آلمان سفر می کند و آن طور که خود در خاطرات مربوط به این سفر نقل می کند چندین بار با بیسمارک ملاقات داشته و در ضیافتهایی که در آن کشور به افتخار شاه ایران ترتیب داده می شد شاه با بیسمارک مجالست داشته است. (۶)

مخبر السیاسة هدایت که پدرش عیاقی هدایت از طرف ناصرالدین شاه به بیسمارک معرفی شده بود در کتاب خاطرات و خطرات بیسمارک را چنین معرفی می نماید:

بیسمارک اسم محلی است در آلمان، نجبارا در آلمان به اسم موطن می خوانند یا رابطه فن (از اطوفن بیسمارک از این خاتواده است که از ۱۲۷۰ مسیحی در آلمان عنوانی داشته اند، مؤبدالسلطنه سفیر اول ایران در آلمان به تقلید خودش را فن ارشق معرفی کرد که از مضافات اریویل است، بالجمله تولد بیسمارک اول آوریل ۱۸۱۵ است، سال انقراض دولت ناپلئون اول، تحصیلاتش در قعه بوده است، در انجمنهای سیاسی عضویت داشته است، در ۱۸۵۹ به بطره در ۶۲ سفیر پاریس بوده است، در این سنه برای صادرات احضار شده است. به اتفاق اطرش، شلزویگ را از دانمارک منتزع نمود، پس از استعقای بسمارک، گیوم دوم گاهی اشاره به اشتباهات او می کرد، در تقعی بیسمارک گفت در ایراداتی که به من وارد می آورند غفلت دارند که من تنها نودم (شماره به گیوم اول است) در سنه ۱۸۷۱ امپراطوری موروشی آلمان را برقرار کرد، در کنگره برلن ریاست یافت و قدمهای برجسته در راه صلح برداشت، اعضای آن کنگره را از موم ساخته نمایش دادند، روزی به تئاتر رفتیم، در هشتمصد و هفتاد و نه معاهده با اطرش و مجاز صورت بست، در ۱۸۸۳ ایتالیا داخل شد، گیوم دوستی روس را بر اطرش ترجیح می داد مردشمنی انگلیس می افزود، بیسمارک مخالف شد، آخر به فکر تدارک مستملکات افتاد و از توسل ناصرالدین شاه استفاده نموده، در جشن هفتاد سالگیش دو میلیون و نیم مارک هدایا به او فرستادند، از آن مبلغ ملک اجدادی خود



بیسمارک صدراعظم آلمان



را خرید که از دست رفته بود، مبلغی صرف امور عام المنفعه کرد. با گویم دوم بر سر حمایت کارگر و مسائل دیگر اختلاف حاصل نمود. در ۱۸۹۰ استعفا کرد و در ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۸ قلم و زبان در کشید و فروست. دونویست مورد حمله و ترور شده بوده است. خاطراتش طبع شده است. (۷)

هفت رویا

[دستخط ناصرالدین شاه]

شب پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۲۹۱ [در قصر قاجار منه ایت نیل

در عالم رؤیا دیده شد که اسباب جنگی با قشون عثمانی مهیا شده است و بالاخره جنگی شد، در دقیقه اول جنگ، قشون عثمانی شکست خورده فراری شدند و یونس ییزمرک صدر اعظم دولت پروس در قشون عثمانی با آنها شرکت داشته است (او اسیر ما شده بود. او را آوردند حضور، مترجم فرانسه جوانکی از اهل ایران میان ما و او مترجمی می کرد، ییزمرک بسیار خجل و شرمسار بود و خنده می کرد و بسیار خجالت داشت که هم اسیر ما شده بود، هم شریک عثمانی ما بود، از من عیاجات می کشید. من گفتم که اگر چه شما اسیر شده اید و در جنگ گرفتار شده اید و به این هیت شما را می بینم، اما باز هم خیلی خوشحال هستم که تجدید ملاقاتی با شما کرده ام. او هم جواب داد که من هم بسیار خوشحال هستم، از حضور آمدن، بعد من گفتم به صاحب منصبان و قشون خودمان که طرف دیگر قشون عثمانی را هم که شکست خورده اند تعاقب بکنید و آنچه صاحب منصب و سردار و توپ و غیره دارند بگیرید، همه را اسیر بکنید. خواب از اینها که نوشتم بسیار مفصل تر بود، اما مختصرش همین است که نوشتم لایطمع الغیب الا هو خداوند تعالی ان شاء الله به خیر بگذارند.

۲ - رؤیائی که تعبیر شد

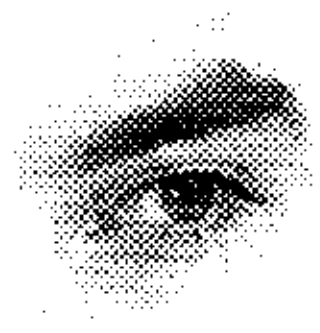
ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ه. ق هنگامی که از سفر اول فرنگستان به تهران بازگشت مواجه با مرگ مادرش مهدعلیا گردید. چنانچه در خاطرات روز دوم شعبان همان سال در شرح ورود خود به تهران و چگونگی داخل شدن به اندرون و ملاقات با زنان حرم چنین می نویسد:

... قدری در حوض گرد و خاک و غیره شسته، رختی عوض کردیم. و قسیم اندرون، کل خواجه ها، غلام بچه ها، همه بودند. وارد اندرون که تدم چشم سیاه شد یک جوری زنها و غیره به نظر ما آمدند که همچو چیزی نمی شود. عجیب، غریب، اکثر رانمی شناختم، همه رخت سیاه وید پوشیده بودند. عزت الدوایه بود، کتیزها، بچه ها و غیره روی هم ریختند (۸).... و در خاطرات روز بعد نیز چنین نقل می کند:

هر قسم مسجد شاه، کل شاهزاده ها، سلاها و غیره و غیره، موزیکان عزا و غیره و غیره، همه بودند، بسیار بسیار بسیار به من یاد گذشت، نعمش والدۀ شاه زابا که مال جلال حرکت داده، به حضرت معصومه قم به



مهد علیا مادر ناصرالدین شاه



صحابت اعتضاد السلطنة (۹) و غیره فرستاده شد که جنب مقبره شاه (۱۰) مرحوم دفن بکنند.

انالله وانالیه راجعون

آنچه تغییر نپذیرد تویی (۱۱)

آن که نمرده است و معیردتویی

و بالاخره در انتهای خاطرات همین روز روایی را که قبل از سفر فرنگستان بروی حادث شده بود و تعبیر شد چنین نقل می کند:

قبل از سفر فرنگستان که به شکار جاجرو درفته بودم، در جاجرو خوابی دیدم که از این قرار است و تعبیر عجیبی در آخر شد که از امور غریبه است:

مثن روایا

[دستخط ناصرالدین شاه]

چون فرهاد میرزای معتدالدوله حاکم کردستان را احضار تهران کرده بودیم که در غیاب ما که به فرنگستان می رویم در تهران باشد، هنوز نرسیده بود تهران، در خواب دیدم در فالاری ایستاده ام، جمعی از وزرا هم ایستاده اند، معتدالدوله هم وارد شده است. تازه از کردستان، در دستش لوله کاغذ بزرگی است، سرش را هم پایین انداخته حوف می زند. اشاره کردم که لوله کاغذ را بده بینم چه چیز است، انکار داشت از دادن، بالاخره گرفتیم. باز کرده دیدم اشکال تشریفات نعش شخص محترم بزرگی است که می برند دفن کنند. در عمارت ها و کالسکه و عزاداری بزرگی است. از خواب که برخاستم، بسیار واهمه کردم و از حالت آن ترسیدم. در آخر که از فرنگستان آمدم میبناست معتدالدوله را با تشریفات عزای والده مرحومه در مسجد شاه دیدم. لاله الاالله. عجب خوابی بود. (۱۲)

۳. روایای تفأل با قرآن

مثن روایا

[دستخط ناصرالدین شاه]:

خوابی است که شب ۲۷ محرم سنه ۹۸ دیده ام

شب پنجشنبه ۲۷ محرم ۱۲۹۸ در خواب دیدم، قرآن بزرگی است «ترجمه فارسی هم در زیر کلام الله است» در جلوم، برداشته استخاره و تفأل کردم، گفتم خدایا، می خواهم بدانم با من انصاف و همراهی داری یا نه، همین که باز کردم، ترجمه فارسی استخاره کلام الله این بود: خدایه پیغمبر می فرماید که من هرگز شما را فراموش نخواهم کرد و هیچ چیز از شما مضایقه نخواهم داشت. [۹۳/۳۶ ماودعک ربک و ما قلی]

بعد من همان دقیقه در خواب به این مکان استخاره نشانه گذاشتم. قلندران، کاغذ خوانستم که این عبارت را بطور یادداشت بنویسم. نشانه قرآن برهم خورد، من خیلی متعجب شدم، هر قدر خواستم دوباره آن مکان را پیدا کنم. نکردم، اما عبارت در خاطر من بود. بعد شیخ کوره آنجا دیده شد، به او گفتم، او آیه مبارکه و سوره را خواند، از بهر، و خاطر خودم هم بود، شیخ هم به یادم آورد.

از خواب برخاستم، متصل خاطر من بود، تا نوشتم

سنه ۹۸ لوی نیل

۴. روایای محبوب از دست رفته

جیران ملقب به فروغ السلطنه، تجسین زن عقدی ناصرالدین شاه بود که ناصرالدین شاه در جوانی دل به او باخت. این دختر زیبا که از اهل تجریش بود، چنان شاه را اسیر عشق خود ساخته بود که شاه در کنار وی همسران دیگر خود را از یاد برده و آتش سعادت را در دل خسته آنان افروخته بود. (۱۳)

این دختر ابتدا صیغه شاه بود ولی شاه که فریفته وی بود علیرغم داشتن چهار همسر عقدی تصمیم گرفت او را به عقد دائم خود در آورد، لذا مجبور شد که یکی از چهار همسر خود را طلاق دهد و او ستاره



خانم بود، وی که از شاه سه فرزند داشت مطلقه شد، عقد او را به فروغ السلطنه دادند او را صیغه کردند، مدتی بعد ستاره خانم مطلقه از اندرون خارج و به همسری شخصی دیگر درآمد. (۱۴)

جیران با فروغ السلطنه از رامشگرانی بود که در اندرون و در بساط مهدعلیا به هنرنمایی و رقص و موسیقی می پرداخت، وی که به قول میرزا علی خان امین الدوله از دونان و دهقان زادگان شمیران بود، چنان شاه جوان را فریفته خود ساخته بود که برخلاف سنت درباری که مادر ولیعهد باید از بزرگ زادگان و شاهزادگان می بود، شاه شیفته او را وادار ساخت که دو فرزند پسری که وی به دنیا آورد، رسماً به ولیعهدی منصوب نماید و در این رابطه میرزا آقاخان نوری که در آن زمان صدراعظم بود از طریق این که نسبت محمدعلی تجریشی پدر جیران را به هلاکو خان مغول پیوست، به ولیعهدی پسران او مشروعیت داد تا به این وسیله در دل معشوق شاه راه یابد و مقام خود را دوام و استحکام بخشد، اما تیر نندبیر او خطا کرد و هر دو ولیعهد در کودکی به کام مرگ افتادند و متعاقباً کینه میرزا آقاخان در دل فروغ السلطنه جای گزید. (۱۵)

از دستگاه عظیم و شکارهای جیران در جاجروود حکایتها نقل شده، چنانکه روایت است که او هنگام سواری چکمه به پای کرد و رو بنده را گرد سر بیچیده به چالاکلی بر زمین می نشست، گروهی انبوه از تفنگدار، قویشان، نوکر و چاپلوس در رکابش سوار می شدند و از دور همه را گمان می رفت که کبک شاهانه است، در شکارگاه قوش مخصوص خود را که «غزال» نام نهاده بود به دست می گرفت و بر پشت اسب قزلی گلگون بنام «آهو» به تله کوه می رفت و شهباز را در پی یک می افکند و به هر کس که صیدش را سر می برید یک امیر یال می بخشید. روزی در قرق سلطنتی شاه از سوئی و جیران از سوی دیگری به شکار رفتند، در راه سواران همراه شاه، رفته رفته از گردش پراکنده شده به همراهان جیران پیوستند، شاه که متوجه این حال بود، چون به پشت سر نگرست چند تن را در رکاب خویش دید و بجای آنکه بر هم آید از رضایت خاطر خنده ای کرد، آنگاه رکاب کشید و خود نیز به جیران پیوست، ولی چندی نگذشت که چرخ گردون با او سر ناسازگاری گذاشت و جیران که در اوج زیبایی و خوشبختی بود به بیماری درمان ناپذیر مبتلا شد. (۱۶)

وی در سفر معروف ناصرالدین شاه به چمن سلطانی و آذربایجان در سال ۱۲۷۵ هـ. ق همراه شاه بود، در آنجا بود که حالش به وخامت گرایید، به تهران باز گردانده شد. (۱۷) شاه پس از بازگشت روزی چندبار و هر بار چند ساعت در کنار بستر بیمار مجبوس می نشست و بیشتر داروهارا به دست خویش به وی می خوراند، سرانجام پزشکان در علاجش فروماندند، روزی که جیران واپسین دقیق تلخ و شیرین زندگی را می گذرانید، شاه لحظه ای از یالینش دور نشد و چون آخرین دم بر روی لبان بیرنگش سرد شد، همسر تاجدار بر جسدی جان دلدار زار گریست...

دوستعلی خان معیرالممالک در مورد آرامگاه جیران چنین نقل می کند:

«چندی پس از مرگ جیران صدارت بر حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله مقرر گردید. پدرم که یکی از مناصب خزانه داری بود روزی نزد صدراعظم رفت و او را سرگرم متعادل ساختن درآمد و خرج دولت و حذف مخارج اضافی یافت. از جمله بر حواله مصرف و روشنائی و آبادارخانه آرامگاه جیران خط بطلان کشید و پدرم ناگزیر از آن پس از پرداخت حواله مزبور خودداری کرد. روزگاری بر این ماجرا گذشت تا آن که نیمه شبی پدرم را از خواب بیدار کرده به وی گفتند یک تن فرانس شاهی آمده و اظهار می دارد که فوری احضار شده اید. پدرم سخت بیستاک شده به شتاب لباس پوشید و خواجه سرای حامل پیام را از پی اسب به اصطبل فرستاد، ولی چون از اندرون بیرون رفت و اسب هنوز حاضر نبود فرانس شاهی گفت که دیگر جای درنگ نیست. پدرم ناچار پیاده رهسپار شد و اسب را در نیمه راه به او رساندند. در بین راه فرانش دیگر شتابان رسیده گفت: «شاه سخت بی تاب است هر چه زودتر خود را برسانید، هنگامی پدرم دوان و نفس زنان به حضور رسید که شاه با جامه خواب و شبکلاه در نارنجستان قدم می زد و به دیدن او فریاد برآورد: «معیر، مگر مخارج مقبره جیران را نمی پردازی؟» پدرم گفت: «صدراعظم آن را حذف کرده». شاه با صدایی گرفته و لرزان گفت: «او بسیار بی جا کرده، فردا خود رفته آنجا را از نو دایر ساز و مانند گذشته مخارج لازم را پرداز». آنگاه اندک زمانی در فکر فرو شده باز گفت: «ساعتی پیش جیران را به خواب دیدم که در باغی می خوراید و چون به وی نزدیک شدم از من روی بگردانید و از روی گله گفت: «عشق و مرگندهای وفاداریت این بود؟ هرگز باور نداشتم که بدین زودی فراموش کنی و آرامگاهم را تاریک و متروک گذاری!» شبی در اندرون شاهی نزد مادر بزرگم تاج الدوله نشسته بودم که پیر زالی از در درآمد. تاج الدوله به وی مهربانی بسیار کرد و نزدیک خود جایش داد. من در شگفت شدم که تازه وارد کیست که چنین می نوازند!





در این اندیشه بودم که ناگاه شاه با عصایش پرده اطاق را یک سوزده به درون آمد و همین که چشمش به پیر زال افتاد از روی ضعف فریاد برآورد، هالانته جیران کجا هستی و چه می کنی؟ حالت چطور است؟ زن سالخورده در جواب گفت: قربان، علیل شده ام و از ترس سرما کتر از خانه بیرون می آیم، شاه را الحظه ای آثار اندوه در جهره بدید آمد، آنگاه لباده ترمه سفید گرانبهائی را که بر دوش داشت برداشته بر شانه زایل افکند و از روی نوازش دستی بر پشت او زده هر چه سکه زر در کیف زنجیری زرین داشت در مشت وی ریخت و گفت:

ز حسات ترا هرگز فراموش نمی کنم، همیشه نزد مایا، چون شاه بیرون رفت نایح الدوله در گوشه گشت؛ این پیرزن پرستار جیران بود و تادم و لاپسین در بالین او به سر برد. (۱۸)

ناصرالدین شاه هرگز لقب جیران (فروع السلطنه) و اجازه سکونت در عمارت او را به کسی نداد، گاه خود بدان خلوت انس رفته، زمانی با فکر روزگار گذشته و یادگارهای باز از دست رفته همدم و همداستان می گشت. (۱۹)

وقتی هم که ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم نیر خورد، به زحمت خود را به اطاق مضربه جیران رسانیده و سر تسلیم بر آستان عشق و محبت نهاد و در آستانه محبوب دست از حیات کشیده، دیده فرو بست. (۲۰)

بیست و سه سال بعد از مرگ معشوق، ناصرالدین شاه چنین می نویسد:

مثنی رؤیا

{ دستخط ناصرالدین شاه }

شب جمعه ۱۰ شهر ربیع الثانی او آخر لوی نیل، حوت، در جاجرود خواب دیدم شمس الدوله گفت، فروع السلطنه هر یضه نوشته است، دم در است، آوردند، عمارت و باغی بود خیلی خوب من خیال کردم که روی پاکت مهر فروع السلطنه خواهد داشت. وقتی که پاکت را گرفتم دیدم مهر کوچک مربع یا الله به خط خوش دارد و خود پاکت هم از پاکتهای قدیم است که از خود کاغذ مقلد است. سر پاکت هم همان عبارت معرمانه را نوشته بود.

تومان آغا (۲۱) وزن هاپشت ما زیاد بودند، تومان آغا مطلب روی کاغذ را می خواند، من دیگر پاکت را یاز نکرده ام که بیسم چه نوشته است.

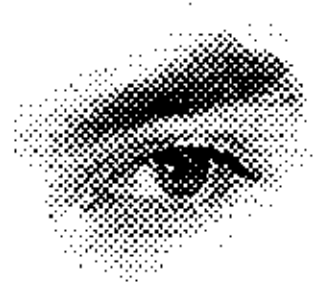
ناصرالدین شاه عکس پاکت را کشیده است که روی آن نوشته شده است: «از مطلب این کاغذ هیچکس مطلع نشود»
یا الله

۵ - رؤیای مقابله با خصم نیرومند

جنگهای ایران و روسیه که در دو دوره ده ساله و دو ساله در فواصل سالهای ۱۲۲۸، ۱۲۲۸، ۱۲۴۱ و ۱۲۴۳، ۱۲۴۳، ۱۲۴۳ ق. روی داد و به انعقاد معاهده ترکمان چای منجر گشت، یکی از مهم انگیزترین و سرنوشت سازترین حوادث تاریخ کشور ما به شمار می رود که بر طبق آن بخشی از بهترین سرزمینهای این کشور به تصرف بیگانه درآمد و علاوه بر آن امتیازات گوناگون دیگری به کشور فاتح داده شد که در اثر آن ضربه ای هولناک و جبران ناپذیر به ملگ و ملت وارد شد. لذا چنین به نظر می رسد که سلاطین قاجار نیز در آرزوی باز پس گرفتن ولایات از دست رفته به سر می بردند، ولی گویا آن طور که از رؤیای ناصرالدین شاه بر می آید احساس ضعف در مقابل خصم نیرومند چنان بوده که فقط دستی از عالم غیب امکان مقابله با دشمن را فراهم می آورده است. چنانچه ناصرالدین شاه ۶۰ سال بعد از انعقاد معاهده ترکمانچای در خاطرات روز دوشنبه هفتم ربیع الاول ۱۳۰۳ ق. می نویسد:

مثنی رؤیا

«شب که خوابیدم، خواب عجیبی دیدم، لازم است اینجا بنویسم. دیدم سواره در مملکت قفقاز روس می روم، یک نفر مرد پدیده جلو من می رود، مثل اینکه راهنمایی می کند و بلندی می کند، من هم



با او طرف صحبت می شوم، از عقب صدائی از مهمان دار روسها که با من است آمد که این مرد، احسان خان نخجوانی است که باعث شکست ایرانیها از روسیه شد، چرا حالا هم صحبت شما شده است و به او التفات می کنید. من به او گفتم بر گرد به عقب و بیرون، بعضی احسان خان بعد داخل حیاط (۲۲) و دالان و اطاقی شدید، توی اطاق مثل تیره و میخی در دست من بود، خواهر احسان خان در آن اطاق بود، او را خوباننده، سیخ رافرو بردم به او، مثل یک کتابی شد که سیخ من او را سوراخ کرد و این عمل طوری بود که من باروسهای بعضی مخصوصه کرده ام. از اطاق که آمدم بیرون، توی حیاط دم در، حاجی معتدالدوله را دیدم ایستاده است، به من گفت چرا این کار را کردی و با دولت روس به چه جرات و اطمینان یو هم زدی، گفتم به اطمینان این که دو کروور سواره از عالم غیب الان در صحرا حاضر شده اند و بنا کردم از حیاط بیرون رفتن. در آخر حیاط، حاجی ابوالحسن معمارباشی و یکی از نوکرهای دیگر را دیدم، پرسیدم در صحرا سواره و قشون چقدر است، گفتند بقدر چهار کروور سواره ایستاده است، بیرون که آمدم تمام صحرا و محوطه را از اشخاص عجیب غریب، خوش صورت، خوش لباس دیدم، به همه آنها از شدت تعارف که می کردم سرم را خم می کردم، آنها هم همه به من سر فرود می آوردند و اظهار عبودیت می کردند. تمام صحرا از سواره و قشون سیاه شده بود، تا رسیدم به جمعی که سردار این سیاه بودند و نشسته بودند روی صندلیها و همه طوری خوش صورت و خوشگل بودند که به حد وصف نمی آید و بخصوص یکی در وسط نشسته بود، آنقدر وجیه و خوش سر و صورت و زلف و قد و ترکیب بود که امکان ندارد کسی به تصور یاورد، جلو او ایستادم، همه به من نگاههای خوب می کردند، دیدم بدرالدوله نزدیک این خوش صورت وسطی ایستاده است و می خواهد با او شوخی و مزاح کند و او تبسم می کند، اما خوشش نمی آید، دست به سینه بدرالدوله زدم و بد گفتم و او را دواندم، قدری جلو آنها ایستادم و همه اینها برای امداد من حاضر شده بودند، بیدار شدم. (۲۳)

لازم به توضیح است که احسان خان نخجوانی شخصیتی بوده که در جنگ دوم ایران و روس (۱۲۴۱-۱۲۴۲ ق) از طرف عباس میرزا فرمانده قلعه عباس آباد که از مهمترین قلاع نظامی ایران بوده است، رابه عهده داشته است، وی بجای خدمت، به وطن خود خیانت کرده و با ژنرال پاسکویچ فرمانده کل قوای روس علیه کشور خود سازش نموده، قلعه را بر روی دشمن گشود و تسلیم پاسکویچ کرد. پاسکویچ نیز این شخص خائن را در ازای این خدمت به او و خیانت به کنوزش به حکومت نخجوان منصوب نمود. (۲۴)

پی نوشتها:

۱- فریاد انسانی شخصیت هر کس را، در صمیم باطن یا ناخودآگاه (Unconscious) او می داند. این ناخودآگاه، هسته مرکزی وجود ماست. اگر قیق ناخیه را از نظر دور بداریم، شناخت انسان، میسر نخواهد بود. مثلاً اگر تصور شود که حجم توده های بخی که بر روی دریاها و شمالی ستار است، همان حجمی است که از آب بیرون است، خطای فاحشی است. چه، عمده حجم یخ بعضی هفت برابر آنچه از آب بیرون است، در آب فرو رفته و از نظر بازدید می باشد. خلاصه، همین ناخیه را از سر او ناشناخته است که شخصیت و منش اصلی انسان را تعیین می کند و گاهی دامنه هوشناختها و جزو مدعای همین دریاست که به قسمت خودآگاه هم کشیده می شود. مبلهاتر ناخیه آورده و وایس رانده، همه به ناخودآگاه رانده می شود. یعنی اگر از فضای مبنی، بیامانگی مواجه شود، از آن جلو گیری به عمل آید، نژادی در گری می شود و آن من، عقب زده و وایس رانده (Perouse) می شود و به قسمت ناخودآگاه می گریزد. (دکتر محمد خوانساری، جزوه تاریخ روانشناسی ناخودآگاه، ۱۳۵۲، ص ۸۲)

۲- دکتر محمد خوانساری، همان، صص ۱۶، ۱۷.

۳- آرشی فو ویدئو زمان از یاد رفت، ترجمه دکتر ابراهیم اعانت، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۹، صص ۳۶، ۳۷.

۴- See: WWW.germanembassy.iraq.org/news/58July1997.htm.

۵- See: Webster's Biographical Dictionary Meriam - Webster, G & C Meriam Company, Publishers, Massachusetts.

۱۹۸۰، p. ۱۵۳.

فرورزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اوک فرنگستان، به کوشش فائمه قاضیه سازمان اسناد ملی ایران، تهران،

۱۳۷۷، صص ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳.

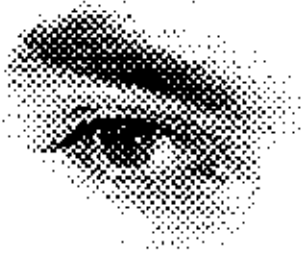
۷- حاج مهدقلی هدایت (مخبر السلطنه) خاطرات و خطرات، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۹.

۸- فرورزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اوک فرنگستان، همان، ص ۲۹۹.

۹- مهدقلی میرزا المعتمد السلطنه (متعارفانه) وزیر علوم.

۱۰- امپوز، محمد شاه قاجار است که شوهر مهد علیا بوده است.

۱۱- فرورزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اوک فرنگستان، همان، ص ۳۵.



۱۲ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اوک فرنگستان، همان، ص ۳۶

۱۳ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۳۸

۱۴ روزنامه خاطرات محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، صص ۵۲۸ و ۵۲۹

۱۵ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۱ و ۱۲

۱۶ دوستعلی خان معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۶، صص ۳۹، ۴۸

۱۷ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، همان، ص ۱۳

۱۸ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۴۰

۱۹ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۴۰

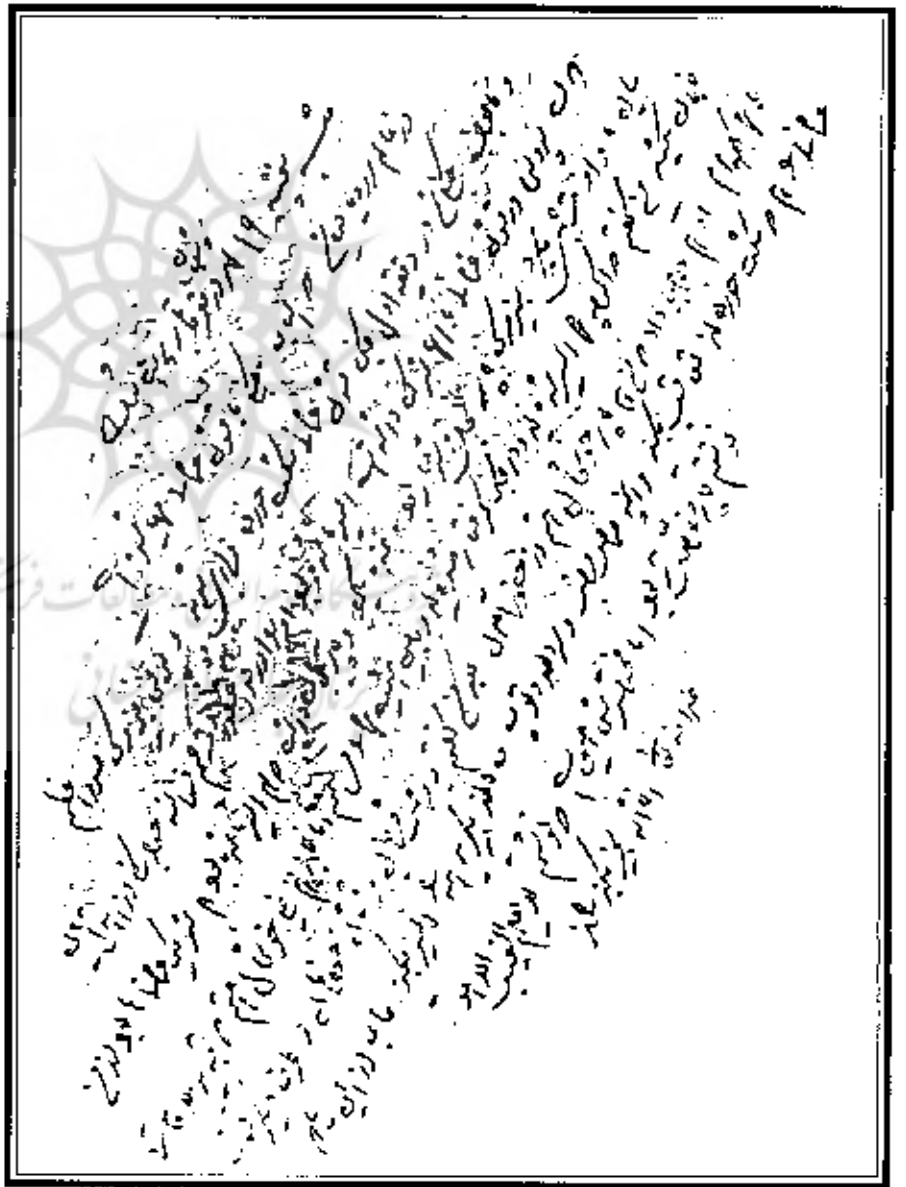
۲۰ عبدالحسین نوایی، وی‌معهدهای ناصرالدین شاه، مجله یادگار، سال سوم، خرداد ۱۳۲۶، صص ۵۲، ۵۳

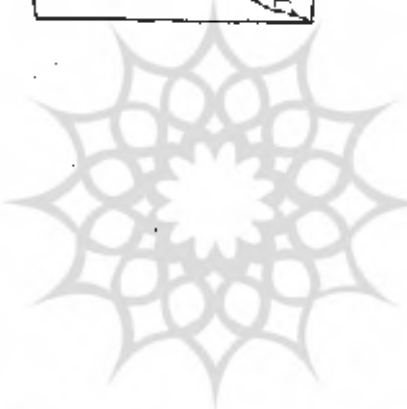
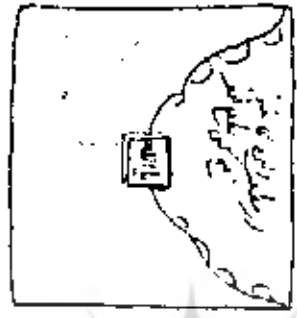
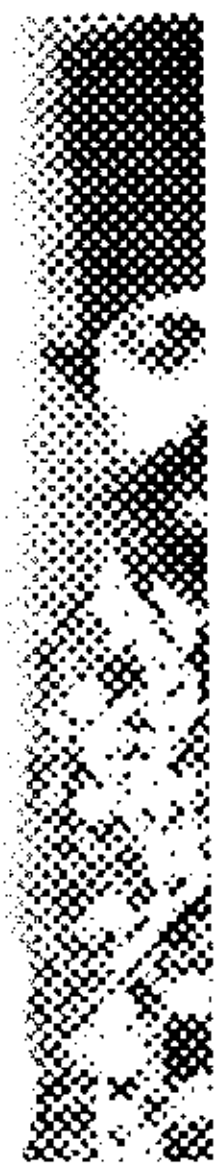
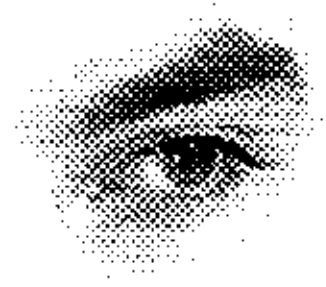
۲۱ آقامان آغا، ملقب به فروغ الدوله، دختر ادیبه شاعر و زیبای ناصرالدین شاه است که خطی خوش داشت و بسیاری از صفحات خاطرات ناصرالدین شاه به خط اوست. وی، به همسری مهدیقلی خان مجدالدوله در آمد و عشق این زن به همسرش، زیاده‌خواص و عیام بودایی در جوانی، گرفتار بیماری سل شد و درگذشت.

۲۲ اصلی، حیات.

۲۳ سازمان اسناد ملی ایران، اسنادیوانات، خاطرات روز دوشنبه هفتم ربیع الاول ۱۳۰۳ ناصرالدین شاه.

۲۴ مهدی یامداده، شرح حال رجال ایران، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۵





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شماره ۱۰، شماره ۱۰۰، شماره ۱۰۰۰
در مورد...
مجموعه...
مجله...

مجموعه...
مجله...
مجموعه...
مجله...

مجموعه...
مجله...
مجموعه...
مجله...
مجموعه...
مجله...

